

## شهید علی قاسم زاده



سازمان جامع سواد عالی و آموزش عالی استان بوشهر

نام پدر	حاجی
تاریخ تولد	۱۳۴۵/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۵/۱۰/۰۴
محل شهادت	جزیره مینو
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	دانشجو
مدفن	اهرم

## زندگینامه

حمد و سپاس بیکران پروردگار متعال که با عنایات و الطاف بی پایانش سیر کمال و تعالی انسان را هموار فرمود و نعمت بر بار اسلام و ارزش های والای اسلامی را در برقرار نمودن نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را متحول ساخت و مکتب قرآن و چراغ پر فروغ شهادت را در پهن دشت و میهن اسلامی جانی دوباره عنایت فرمود. و سلام بر آنان که همچون قهرمانان زیستند و شجاعانه بر قله های جوانمردی و غرور رسیدند. درود فراوان بر پیشی قراولان عرصه های ستیز با دشمنان قرآن و اسلام، آنانکه این عالم خاک را جایگاهی گذرا می دانستند و چه زیبا سرود کوچ را ترنم نمودند الحق و الانصاف که مرجعاً بر غیرت آنان و آفرین بر همت والایشان که آسمان دین و ذهن بشری را تا هنگامیکه تاریخ زنده است به یادشان زنده است می توان یادآوری کرد که شهیدان از جمله بهترین انسانها و مفیدترین بندگان الهی اند که قلمها و زبان ها در پرداختن به اوصاف حسنه آنان یقیناً که ناتوانند و از آن جا که شهدا با نثار جان و خون خود رسالت والا و سعادت مند خود عمل نمودند و با این تفاسیر رسالت را بر دوش نسل ها سنگین ساختند که در همه اعصار و دوران راه و منش ما را پیاده نمایند تا ظالمان و ستمگران زمان جرات قدرت نمایی و خیانت و جنایت را از سر خود بیرون سازند.

آنهای که در طول تاریخ تشنه هدایت هستند لازم است که از وجود مقدس و مصباح هدایت و سفینه نجات انسان ها حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) بهره گیرند و جان و روح خود را از فیوضات معنوی ایام محرم سرشار سازند. اما مابقیه حکایت را به خود شهید واگذار می نماییم و به لحاظ اینکه آن ها «عند ربهم یرزقون» هستند و همیشه و در همه حال زنده و جاوید از او می خواهیم که با روح و ضمیر زنده اش زندگینامه و وصیت نامه اش را به نسل ها ادامه دهد تا موجب درس و عبرت و چراغ راه هدایت گردد.

علی قاسم زاده فرزند حاجی ساکن اهرم تنگستان که در خانواده ای مستمند اما آبرومند و مردم دار در دهم دی ماه سال چهل و پنج هجری شمسی به دنیا آمدم، در دامان مادری مهربان و دلسوز و صمیمی رشد کردم و از سینه پاک و دور از غل و غش دنیوی ارتزاق نمودم. دست پدری و مهر مادری مرا در آن داشت که عقل و ذکاوت خویش را با ثبت نام در یکی از مدارس شهر به نام انوشیروان زنده تر سازم دوران ابتدایی را با علاقه فراوان به پایان رساندم. مدرسه راهنمایی قدس را برای ادامه تحصیل برگزیدم و این مقطع هم به لطف الهی به اتمام رساندم. وارد دبیرستان امام جعفر صادق (ع) اهرم شدم با موفقیت در دروس مختلف و صمیمیت با دبیران و همکلاسی های خود این ایام تحصیلی هم تمام کردم در سال ۶۵-۶۴ در آزمون تربیت معلم برای ادامه تحصیل در مرکز علمی علامه طباطبایی خورموج پذیرفته شدم پس از گذراندن یک سال از تحصیل علم در سال ۶۵ با علاقه و اشتیاق فراوان همراه با دیگر همزمان به مدت سه ماه افتخار حضور در جبهه های حق علیه باطل پیدا نمودم. پس از سه ماه خویش را به مرکز علمی و تحصیلی دانش رساندم. یکی دو ماه ماندم آرام نگرفتم و بیاد عزیزان رزمنده در دفاع از میهن اسلامی افتادم و مجدداً خود را به جبهه های حق علیه باطل رساندم و روح و جسم خویش را به سرزمین باصفای جبهه ها در میان چهره های درخشان و خندان رزمندگان و هوای معطر و خوشبوی آن مکان مقدس و نوشیدن آب گوارا و نوشیدنی آن وادی رساندم. خود را فراموش کردم. نفس خویش را پرورش دادم. جان و روح خود را صیقل دادم. خودمان را آماده شرکت در عملیات کربلای ۴ در سال ۶۵ در منطقه شلمچه (جزیره مینون) نمودیم و با شجاعت و دلاوری و با تاسی از حماسه های خونین حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) به سوی دشمن زبون بعثی تاختیم.

کلام خویش را قطع می کنم و به دیگران می سپارم که دنبال این موضوع را به نگارش آورند می توانید از رزمندگان و همزمانم جويا شوید و قاعدتاً خصوصیات اخلاقی و رفتاری فرد باید دیگران به قضاوت بنشینند پس با این حالت روحانی و معنوی و در بارگاه ملکوت الهی همه شما را به خدای منان می سپارم.

## وصیت نامه

### سجایای اخلاقی شهید

در پیرامون اخلاق و رفتار حسنه و متواضعانه او هر چه بنگارم کامل نیست چرا که یک جوان به تمام معنا یا به قولی یک انسان کامل دارنده اغلب فضائل انسانی و اجتماعی . علی قاسم زاده با توجه به اینکه یک ورزشکار سر آمد بود ولی در عین حال بسیار متواضع و با وقار بود . در میادین ورزشی هیچگاه روحیه ورزشی را از دست نمی داد و جایگاه ورزش را در نوع خود مقدس و ارزشمند می دانست و دیگران را به رعایت اصول ورزشی جوانمردانه و منش و خوی پهلوانی دعوت می کرد .

در زمینه اجتماعی بسیار خوش برخورد و نیک رفتار بود که مورد احترام و عزت اهالی محل خصوصاً جوانان و دوستان بود . همیشه جوانان را به رعایت اصول در مردی و دوستی با اهل بیت و صله رحم سفارش می کرد . امام شهیدان را بسیار دوست می داشت به طوری که قطعه عکس از امام خمینی (ره) در جیب داشت و به عنوان تبرک و تیمن نگهداری می کرد و او را سر لوحه انجام امور نیک و پسندیده در زندگی می دانست .

اگر او را در زمره جوانان علاقه مند به قرآن و اهل بیت به ویژه سالار و سرور شهیدان حضرت حسین ابن علی (ع) بدانیم چیزی به گزاف نگفته ایم و حقیقت اینست که مخلصان و محبان امام حسین (ع) در قیامت جایگاهی بس والا و سعادتمند دارند .

در خصوص خصوصیات یک شهید گفتن یا نگارش کردن قلم قاصر و بیان ناقص چرا که آنان آنگونه بوده اند که خداوند متعال آن ها را در بارگاه پذیرفته است .

سرانجام این جوان پاک و مخلص در مورخه ۴/۱۰/۶۵ در عملیات کربلای ۴ در منطقه شلمچه در جزیره مینیو به ملکوت اعلی پیوست و در سال ۷۷ پس از دوازده سال پیکر پاک و مطهرش در بهشت اکبر اهرم در کنار دیگر همزمان به خاک سپرده شد .

خاطراتی از دوست و همزم شهید (کاظم خواستار)

شهید □ ضامن بقا □ و تداوم انقلاب و جامعه اسلامی هستند .

شهید قاسم زاده در گردان دیگری خدمت می کرد و ما در اوقات فراغت که دور هم یک مجمع دوستان را تشکیل می دادیم و صحبت می کردیم . یک روز بعد از مجمع در هنگام غروب دیدم که شهید دارد وضو می گیرد سؤال کردم چه کار می کنی گفت دارم کلید نماز را صیقل می دهم . گفتم احسنت خوش حالم کردی انشاءالله که کلید بهشت را زیباتر صیقل دهید . در جواب گفت التماس دعا دارم که خداوند این توفیق را به من بدهد . در پاسخ به او گفتم خداوند به بندگان مخلص ولایتش بهشت را خواهد بخشید و این گفتگو در زمانی بسیار کوتاه رخ داد و بنده بسیار غافل بودم در حالی که شب دوم او به لقاء الله پیوست .

خاطراتی از دوست و همزم شهید (حاج حسین جمالی)

خاطره ای دیگر اینکه از منطقه فاوکه در دریاچه نمک مستقر بودیم بعد از نماز صبح شهید برای دیده بانی به سمت بالا رفت و هنگام طلوع آفتاب با من صحبت کرد و گفت عراقی ها اطراف واحد توپخانه خیلی تجمع و رفت و آمد می کنند باهم به رده سلسله مراتب گزارش نمودیم و از عقب توپخانه نیروهای بعثی زیر آتش قرار دادند و شهید از

بالای دکل بلند بلند صدای الله اکبر می گفت و آفرین آفرین می گفت و من هم به بالا رفتم اما عراقی ها متوجه رفتن من به بالا شدند و شدیداً زیر آتش گرفتند و من که به نزدیکی شهید رسیدم با خنده شهید روبرو شدم و او دائماً می گفت عجب دلم خنک شد و چه فیلمی الله اکبر الله اکبر و من هم یک هندوانه در سبزه داشتم آوردم در کنار دکل گفتم علی جان این هندوانه سهمیه شماست در همین موقع نیروهای بعث اقدام به تک شیمیایی نمودند که شهید از برخورد خمپاره ها و گلوله های شیمیایی به زمین اعلام وضعیت شیمیایی نمود که من به رده بالای سلسله مراتب گزارش و نیروهای تحت امر را به مراقبت های وضعیت شیمیایی و استفاده از ماسک و آمپولهای آتروپین نمودم که به لطف خدا در زمانی کوتاه بادی وزید و آلودگی منطقه را به طرف نیروهای بعثی کشانید و الحمدلله آمبولانس های دشمن نیروهای خودی را تخلیه می کردند و شهید که بالا با خنده های همیشگی گزارش می داد .

در منطقه فاو در جبهه خور عبدالله شهید علی قاسم زاده به عنوان نیروی ارکان و هم امور اداری(منشی گری) و هم بی سیم چی بود مدتی از حمام ما گذشته بود و چون فصل زمستان بود و هوا سرد بود ناچاراً مقداری آب گرم نیاز داشتیم شهید به من گفت هر کجا برای استحمام رفتی با هم برویم با هماهنگی با فرماندهی گردان تصمیم گرفتیم به شهر فاطمیه فاو بیاییم و حمام کنیم و بالاخره نزدیکی ظهر بود که به حمام آمدیم و در حال حمام بودیم که هواپیماهای دشمن از چند منطقه به شهر فاو حمله ور شدند و علت هم این بود که صبح زود دو فروند هواپیمای و دادند قرار هدف را مهمات حامل قطار یک و کردند حمله القصر شرام سمت به زمین سطح در ایرانی جت ۵ تا دو سه روز این قطار در حال سوختن بود لذا هواپیماهای دشمن برای ضربه زدن و بالا بردن روحیه و توان نظامی خود از زمین و هوا بر روی رزمندگان ما آتش ریختند و در آن روز وحشتناک من به اتفاق شهید در حال حمام بودیم که کوره حمام که دود می کرد مورد هدف هواپیمای دشمن قرار گرفت و تعدادی از همسنگران و عزیزان در حال حمام نیز مجروح و به شهادت رسیدند در همین حال شهید در حالی که با صورت کف و صابون بود با فریاد مرا صدا زد و گفت حاج حسین تو سالمی؟ من هم با همان وضعیت او را صدا کردم و در حالی از حمام بیرون پریدیم که برهنه و با صورت کف و صابون بودیم. صحنه خیلی دلخراش بود. آتش، خون و ایثار اما با آن وضعیت. بعد از من شهید سوار شد و پای شهید لیز خورد و با خودرو آویزان بود و من هم سمت شهید حرکت کردم که دست وی را بگیرم لیز خوردم هر چه فریاد می زدیم راننده هم متوجه نبود و مقداری از راه را شهید با تمام توان، خود را گرفته بود که به زمین پرتاب نشود و من هم دست و بدنم روغنی و چرب شده بود و بالاخره راننده در یک لحظه متوجه قضیه شد و فوراً ایستاد و آمد پایین صحنه آویزان شدن شهید را دید خیلی متعجب شد و گفت خدایا شکر که این رزمنده از ماشین نیافتاده و ما ضمن تشکر از راننده در سه راهی جاده شهید حسن پور پیاده شدیم. ظاهری خنده دار داشت در یک لحظه که همدیگر را که مشاهده نمودیم به همدیگر خندیدیم

خاطره ای دیگر این که ساعت حدود ۴ بعد از ظهر بود برادران دیده بان تحرکات دشمن لحظه به لحظه گزارش و نیروهای مانیز خود را برای درگیری نبردی جانانه مهیا و واحدهای تدارکات و مهمات در اطراف سنگرها فعالیت خوبی را از خود نشان دادند در آن شب به دستور فرماندهان رد بالا کلیه نیروهای تحت امر که فاصله تا دشمن حدود ۳۰۰ تا ۵۰۰ متر داشتند با پوتین نماز مغرب و عشا را به جا آوردیم و شهید که بی سیم چی بنده بود دائماً پیام ها را از فرماندهی گردان گرفته و به من ابلاغ می نمود ساعت حدود ۲ بامداد شد و همه نیروها در سنگرهای کمین لحظه شماری می کردند تا دشمن به سمت ما یورش بیاورد و ما آنان را تار و مار کنیم و اصطلاحاً از آنان پذیرایی از نوع جوجه کباب نماییم این آرزوی رزمندگان مستقر در حوالی کارخانه نمک بود دشمن پس از یک آتش سنگین بر مواضع ما یورش آوردند که با مقاومت جانانه سلحشوران روبرو و ضربه محکمی بر نیروهای مهاجم وارد به طوری که تعدادی از نیروهای دشمن مجروح شد و تعدادی کشته و دشمن با ذلت عقب نشینی کرد بعد از نماز صبح بود هنوز هوا تاریک بود که شهید در کنار بنده جنب بی سیم دراز کشیده بود و این را هم اضافه کنم دشمن به علت یورش های پی در پی در شب های متوالی با به جا گذاشتن تعداد زیادی کشته حوالی ما منطقه بوی گند و آلودگی زیادی پیدا کرده بود و حتی موش ها در روز براحته اجساد عراقی ها که در بین آنان یک افسر عالی رتبه بود در جلو ما نوش جان می کردند و در همان شب یک موش بزرگی سراغ شهید آمد و نوک انگشت پای علی را گاز گرفته که علی با فریاد گفت ای دیوانه من هنوز زنده ام تو برو عراقی های ملعون را گاز بگیر و یک

تخته به دست گرفت و موش را دنبال کرد و موش به پشت خاکریز رفت و شهید به دنبال او به سمت عراقی ها به پیش می رفت که ناگهان چندین خمپاره به اطراف او به زمین خورد و او هیچ اعتنایی به آتش دشمن نداشت و در یک لحظه صدای شهید بلند شد و گفت الله اکبر او را مورد هدف قرار دادم تا عراقی ها بدانند اگر خودشان عرضه ضربه زدن به ما را ندارند به وسیله جانوران موذی می خواهند ما را از صحنه بدر نمایند اما کور خوانده اند من او را کشتم تا نرود گزارش بدهد که من پای ایرانی را گاز گرفتم.  
هابیل آفتاب

ما خلق های کشور خون و شهادتیم      تمثیلی از حماسه و ایثار و وحدتیم

ماییم از نبیره هابیل آفتاب      کاین گونه در مقابل قایبل ظلمتیم

ما در نبرد باطل و حق با درفش فتح      بر قله همیشه رفیع شجاعتیم

در باور تمامی بی باوران خاک      ما شعله ستاره صبح بشارتیم

شد مرزهای میهن ما گور دشمنان      ما ارتش دلاور اسلام و امتیم

ما لشکر عظیم امامیم و روز رزم      در کربلای روشن خون بی نهایتیم

با ما ستیزه هر که کند دشمن خداست      ما مظهر شهادت و ایمان و همتیم

ما وارث تمام رسولان راستین      بر عرش پر صلابت خون در عبادتیم

شمشیر ما طلیعه الله اکبر است      ما خشم بیکرانه طوفان ملتیم

ما در جهان تجلی حقیق و در جهاد      آتشفشان قله خونین نهضتیم

ای خصم خیره سر تو هم آیین اهرمن      ما خون روشنایی و روح حقیقتیم



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران